



سینما

سینما، قدرتمندتر از . . .

گفتگوی اختصاصی سوره با مصطفی عقاد، کارگردان محمدرسول الله (ص) و عمر مختار

● در ابتدا از خودتان بگویید، از ملیت خود و زندگی‌تان و از سینما.

عقاد: من در سوریه، در شهر حلب متولد شده‌ام، ۵۵ ساله‌ام. از نوجوانی با سینما آشنا شدم. و با دیدن تصاویر مذهبی از حضرت علی تحت تأثیر قرار گرفتم. کم‌کم مصمم شدم فیلمساز شوم. به مرحال در ۱۸ سالگی به آمریکا رفتم و در لوس آنجلس وارد دانشگاه کالیفرنیا شدم. بعد از اتمام تحصیلاتم در دانشکده سینمایی U.C.L.A. در آمریکا ماندم تا به امروز. بیش از ۲۰ فیلم ساخته‌ام که همه آنها آمریکایی است. معروفترین آنها الرساله (محمدرسول الله)، عمر مختار و هالووین، که فیلم پرهیجان و ترسناکی است. و بسیاری فیلمهای مستند هم ساخته‌ام، مثلاً جمال عبدالناصر. دستیار چند کارگردان بزرگ و مشهور از جمله «سام پکین‌پا» بوده‌ام و...

● مقدمه‌ای دربارهٔ سفرتان برایمان بگویید.

من اگر بتوانم چیزی دربارهٔ نهضت اسلامی بگویم، این است که سابقاً، یعنی زمانی که با علمای مذهبی‌مان (اهل سنت) روبرو می‌شدم، همیشه نوعی توهم و تشویش در من بوجود می‌آمد. چرا که مسائل و مشکلات زیادی نسبت به تفکرات و آرمانهای بسته داشته‌ام.

حالا بزرگترین کشف و خوشحالی برای من، برخورد با این دو شخص روحانی (آقایان رَم و تسخیری) است. آنهم با این میزان از وسعت تفکرشان. بعلاوه، مطالبی که شما دربارهٔ آیه‌الله خامنه‌ای و در رابطه با دیدگاههای ایشان نسبت به هنر و مقولهٔ نشر فرهنگ اسلامی-در فراسوی مرزها- برایم گفتید، این خودش کشف بزرگی برایم محسوب می‌شود و با آنچه که سابق براین دیده بودم، بسیار متفاوت است. بزرگترین کشف من در این سفر این بود که افرادی مذهبی بخواهند عقایدشان را از طریق هنر نشر داده و بر پردهٔ سینما نشان بدهند. این خودش مایهٔ خشنودی بزرگی برایم است.

● حُب بفرمایید اصولاً چطور شد که به ایران تشریف



پروژه علم انسانی و مطالعات فرسنگی
مجمع علوم انسانی

● فکر می‌کنم «صلاح الدین ایوبی» بهترین سوژه است در ارائه مسئله فلسطین و دعوت به اسلام.

آوردید؟

من همیشه دلم می‌خواست که به ایران بیایم. خصوصاً زمانی که فیلم «الرساله» (در ایران: محمدرسول الله) در دوران شاه ممنوع الاکرا ن شد و به دنبال آن، وقتی هم که انقلاب شد، شنیدم که نمایش این فیلم، هنوز هم ممنوع است! آخر شنیده بودم که اذان فیلم، مطابق اذان شیعیان نبوده و به همین دلیل نمایش فیلم ممنوع شده. متعاقباً مطلع شدم که امام خمینی فیلم را دیده و فرموده بودند که دوران پیامبر مسئله شیعه و سنی وجود نداشت و بگذارید فیلم را نمایش بدهند. بلی!، من همیشه مایل بودم ولو به هردلیلی که شده به ایران بیایم. تا اینکه سرانجام از طرف آقای رُم از من دعوت شد. این دعوت مدتها قبل شده بود، منتهی مسئله این بود که همیشه یا وقت من برای این سفر مناسب نبود و یا اینکه با مشکل آماده شدن ویزا مواجه بودم. آخر به عنوان یک «آمریکائی»، مشکل بود که به اینجا بیایم. ولی خوشبختانه در حال حاضر، آمدن به اینجا آسان شده.

● چرا ده سال طول کشید تا فیلم بعدی‌تان را بسازید؟

همیشه از من همین سؤال را می‌کنند و من نیز همیشه از هرکسی که چنین پرسشی را از من دارد، شرمنده می‌شوم. البته باید بگویم که من یک نفرم، یک کارگردانم و در همه جا این شبهه وجود دارد که هر وقت اراده کنم، می‌توانم لأبد فیلمی را کارگردانی کنم. البته من همیشه برای کار آماده‌ام. بعد از الرساله و در رابطه با تاریخ اسلام، من ایده چند فیلم را در همان «ژانر» دارم، منتهی مسئله‌ام، هزینه مالی این پروژه‌هاست. اگر قرار باشد چنین فیلمهایی آنهم از دیدگاه ما ساخته بشود، طبعاً بایستی از طرف خود ما هم هزینه مالی آن تأمین بشود.

آخر هر فیلمی که از طریق هالیوود بخواهد ساخته شود، حتی در مرحله سوژه هم، آن را کنترل می‌کنند. در آنجا نمی‌شود هر چیزی را گفت، چرا که آنها همیشه همه چیز را تحت کنترل دارند. به همین جهت است که چنین سوژه‌هایی، بایستی از بیرون مناسبات هالیوود تأمین و تهیه بشوند. از بابت تأمین هزینه مالی دو فیلم خودم مشکلاتی داشتم ولی سرانجام توانستم تهیه کننده این فیلمها را پیدا کنم. و خوب، من از بابت مشکلات پیدا کردن تهیه کننده و معضلات تهیه فیلم، اول هالیوود را مقصر نمی‌دانم. به این خاطر که اصولاً ساختن فیلمی درباره پیامبر(ص)، آنهم از طرف هالیوود، شاید اقدامی شبهه برانگیز تلقی بشود و بعد هم شاید چنین شبهه‌ای درباره خودم هم به وجود می‌آید. اینکه آیا اصولاً من چنان توانی را دارم که یک چنین فیلمی را بسازم یا خیر. اما به هر حال، بعد از ساختن دو فیلم، زمان آن رسیده که بگوئیم می‌توان روی این نوع فیلمها سرمایه‌گذاری کرد. هرچند که هنوز موفق نشده‌ام تهیه کننده مناسبی را پیدا کنم. در حال حاضر من برای کار آماده‌ام. فیلمنامه‌ها نیز حاضرند. منتهی مشکلی که با آن مواجهم، این است که برای



● من ایران را مرکز این انقلابها در جهان اسلام می دانم.

خب، راستش این اولین بار است که چنین سئوالی از من پرسیده می شود که چه عاملی در ابتدا موجب شروع این قضیه شده. راستش، «بوکاسا»، رئیس جمهور آفریقای مرکزی، مسلمان شد و اسم جدیدش را هم «صلاح الدین» گذاشت. در آن زمان او جانبدار «قذافی» بود و یک روز، از لیبی به من تلفن زدند که قذافی قصد دارد به آفریقای مرکزی برود و در آنجا طی مراسمی، «بوکاسا»، رسماً مسلمان اعلام خواهد شد، به همین دلیل ما به نسخه ای از فیلم الرسالة احتیاج داریم تا آن را در آفریقای مرکزی نمایش بدهیم. به هرحال، ما پروژکتور را در یک استادیوم ورزشی بزرگ نصب کردیم و «بوکاسا» و قذافی هم کنارش ایستادند. استادیوم هم از شلوغی و کثرت جمعیت، غلغله بود. هر وقت چهره «بلال» روی پرده می آمد، همه تماشاچیان یک صدا هلهله می کردند و فریاد می زدند. متعاقباً وقتی از آنجا برمی گشتیم، در هواپیما، قذافی، من را صدا زد و من کنارش نشستم، او همانجا به من گفت که «سینما از تانک هم پر قدرت تر است». کاری ندارم که درباره «قذافی» چه چیزی می گویند، ولی برای من به عنوان یک فیلمساز، چنین جمله ای خیلی

پیدا کردن تهیه کننده، حال چه تهیه کنندگان فیلمهای قبلی ام و یا سایر تهیه کنندگان، همیشه می خواهند فیلمی در مورد «خودشان» بسازم! حال چه شاهها باشند و چه رؤسای جمهوری و حتی وزرای آنها. از مراکش به این طرف، اوضاع از این قرار است. یا می خواهند درباره پدرشان فیلم بسازم. و یا درباره رژیم آنها. حال آنکه من دلم نمی خواست و نمی خواهد. چرا که نمی خواستم وارد سیاست بشوم. منظورم این است که سوژه هایی را می خواهم که برای همه جهان اسلام، به طور کامل جالب و جذاب باشند، به طوری که هیچ کس درباره چنین سوژه ای اختلاف نداشته باشد. من درباره این رویه خودم می توانم به تفصیل برایتان صحبت کنم، منتھی اگر بخواهم بطور خلاصه بگویم، همین مسئله اصلی ترین دلیل کم کاری من است. بازهم می گویم من آماده ام ولی تهیه کننده مناسبی در کار نیست.

● دقیقاً از چه زمانی پرداختن به یک چنین موضوعی (صلاح الدین ایوبی) برای شما آغاز شد؟ چطور شروع شد و مبدأ این قضیه در کجا بود؟



● آن مردی که من مقبره اش و مکان زندگی اش را زیارت کردم و آن همه سادگی و صمیمیت را دیدم. آن مرد، مگر چه داشت؟ بدیهی است که او دارای قوه جادویی نبود، یک انسان بود. ولی آن چیزی که آن مرد، تجلی آن بود، یعنی آن ایمان، آن مذهب، اگر مورد بهره برداری صحیح و درست واقع شود بسیار پر قدرت است.

● به نظر من اولین نشانه های این تحول «ورود» امام خمینی به تهران بود. آنچنان صحنه جذابی بود که توگویی این خود نمایشی راجع به نقش ایمان و قدرت یک مرد بود. این پرشکوه ترین «ورود» در تاریخ بشریت بود.

● من، بالاتر از همه (شیعه و سنی)، يك مسلمانم.

مردم به عینه دیدم و حالا هم همیشه می‌گویم که سینما قدرتمندتر از تانک است.

● شما مسئله اعمال کنترل بر روی فیلمسازی و مسئله صهیونیسم را در هالیوود چطور ارزیابی می‌کنید؟
واضح است که در آنجا مادیات همه چیز را کنترل می‌کند. یعنی این تهیه کننده است که مشخص می‌کند که چه چیزی می‌بایست گفته شود یا ساخته بشود. و اما در رابطه با اشاره شما به کنترل صهیونیسم بر سینمای هالیوود. خوب، قطعاً آنها هستند که صنعت سینما را کنترل می‌کنند.

من يك مبلغ نیستم. شما به خوبی می‌دانید که من، نه مبلغ هستم و نه به بشر دوستی سخاوتمندانه معتقدم. من فقط يك انسان معمولی هستم. من خواهان آن هستم که موفقیت‌هایی داشته باشم. همچنین نمی‌خواهم که ریشه‌هایم و گذشته‌ام را فراموش کنم. می‌خواهم چیزی را (پيامی را) برای مخاطبانم مطرح کنم. واضح است که اگر نتوانم فیلم‌هایی با پیام بسازم، باید در هر صورت به فیلم ساختن ادامه بدهم تا اینکه از لحاظ هنری و حرفه‌ای ارضاء بشوم. آنچه که مرا به فکر می‌اندازد این است که در این دنیا ما مسلمانان يك میلیارد نفر هستیم، ولی همه‌مان مظلوم هستیم. در رکود اقتصادی به سر می‌بریم، با همدیگر می‌جنگیم. فقر در میان اکثریت موجود است. این يك وضعیت سالمی نیست. چرا چنین است؟ ما از ابتدای تولدمان (به عنوان يك اُمت اسلامی) با چنین وضعیتی روبرو نبودیم زیرا که تاریخ گذشته‌مان به چنین حقیقتی شهادت می‌دهد. ما با اصول اخلاقی‌مان، با ایمانمان، به جهان حکم می‌رانیم. چرا اکنون دو کشور مسلمان نمی‌توانند با هم همکاری کنند. من در حقیقت به دنبال جوابها نیستم. پرسش سؤال فی‌نفسه آغاز پژوهشی در این زمینه است. این مسئله (وحدت و عزت اسلامی) هم اکنون بیشتر اهمیت پیدا می‌کند چرا که مثلاً در شوروی، پنجاه میلیون مسلمان از زیریوغ کمونیسم بیرون آمده‌اند، متوجه شده‌اند که دو نسل از آنها طعمه کمونیسم شده است. همچنین در چین ما پنجاه میلیون مسلمان داریم که شاید آنها هم روزی آزاد شوند. و براینها باید مسلمانان افغانستان و یوگسلاوی (بوسنی-هرزگوین) را افزود. ما ناگهان خود را مواجه با چنین وضعیتی می‌بینیم که در آن مسلمانان تحت سلطه غیرمسلمانان آزاد می‌شوند و خود تشکیل حکومت می‌دهند. ولی هنوز ما این «استعداد» نص را داریم که «برعلیه» همدیگر بجنگیم ولی قادر نیستیم متحداً بجنگیم. این من را رنج می‌دهد. این همیشه من را رنج می‌دهد.

● و آیا این عامل اصلی (انگیزه اصلی) شما در فیلم ساختن محسوب می‌شود؟

بله، مسلم است. تمام سعی من این است که نشان بدهم زمانی «ما» چنین بودیم، «ما» چنین کردیم» و اینکه مسلمانان را ترغیب بدان کنم که باردیگر چنین عزیز باشیم و چنان مقتدر. وقتی که

آرامبخش بود. قذافی همانجا به من گفت که من در سال يك یا دو فیلم درباره همین موضوعها از تو می‌خواهم. به او گفتم ساختن يك فیلم در سال هم مشکل است، اما او گفت که هزینه تولیدشان را من وارد بودجه کشورم می‌کنم تا چنین فیلم‌هایی ساخته بشوند. بعد هم گفت: «به من يك برنامه مکتوب بده». من هم برنامه‌ای به او دادم. بعد از آن، می‌خواستم دو فیلم بسازم. یکی به نام «عمر بن خطاب» و یکی هم درباره علی بن ابیطالب (ع)، و خوب، واضح بود که چهره ایشان را نمی‌شد نشان داد. (مثل حضرت پیامبر در فیلم الرساله) امام موسی صدر هم يك روز حضور داشتند. قذافی ایشان را به من معرفی کرد و من از آقای صدر پرسیدم که آیا ایشان حاضرند به من کمک کنند تا فیلم الرساله را بسازم یا خیر. این جریان قبل از ساختن فیلم بود. امام صدر گفت با تو همکاری می‌کنم، اما به يك شرط، آنهم اینکه تو يك فیلم برایم درباره امام علی (ع) بسازی. من هم گفتم فیلمی برای شما می‌سازم، منوط به دو شرط، اول آنکه شما سنی‌ها را قانع کنید تا حضرت علی (ع) را در فیلم ببینیم، چرا که تصور می‌کردم با توجه به تمثالی که از امام علی (ع) می‌دیدم، برای شیعیان در این مورد مسئله‌ای وجود ندارد. شرط دوم هم این بود که از آقای صدر خواستم که: شما خودتان نقش حضرت علی را بازی کنید. نمی‌دانم چقدر آقای موسی صدر را می‌شناسید. او واقعاً يك چهره و تیپ عجیبی داشت. و خوب، واضح بود که ایشان در فیلم بازی نخواهند کرد. بعد هم ایشان گفت که شیعیان هم با نشان دادن امام علی حتماً مخالف خواهند بود. به هر حال بعد از زمان پیامبر، يك مقطع زمانی وجود داشت که ما بایستی از کنار آن می‌گذشتیم. چرا که اسلام تاسیس شده بود و حالا باید وارد دوران مبارزات (پس از پیامبر و خلفای راشدین) می‌شدیم. به همین خاطر، من «به صلاح الدین ایوبی» و موضوع «اسلام و جنگ‌های صلیبی» رسیدم.

بعد از این موضوع، من فیلمنامه آماده‌ای درباره «آندلس» و دوران طلایی اسلام در اروپا و تمدن درخشان آن دارم. مقصودم از تمدن یاد شده، نه فقط جنگجویان و شمشیرهایشان، بلکه پیشرفت رشته‌های علمی نظیر، فیزیک، شیمی، ریاضی، جبر و نجوم است. آن دوران، دورانی بود که دانشگاه «قُربط» (کوردوبای فعلی در اسپانیا) مرکز علمی جهان محسوب می‌شد. و تازه بعد از سقوط «آندلس» و تمام مجموعه علمی آن، اساتید این دانشگاه به خود «کریستف کلمب» کمک کردند تا آمریکا را کشف کند. این يك واقعیت است و حتی خود آمریکائیه‌ها هم می‌دانند که در کشتی حامل «کلمب»، دانشمندان مسلمانی هم بودند که به او کمک می‌کردند.

در مجموع می‌توانم بگویم که پرداختن به چنین سوژه‌هایی از همان جا شروع شد که «بوکاسا» می‌خواست مسلمان بشود. البته اسلام آوردن او قلبی بود چرا که بعداً همان شد که بود. بول گرفت و... قس علیهذا. ولی من همانجا بود که تاثیر سینما را روی توده‌های



باز روحانیون با مسئله سینما بود و درک رسالت آن. از آقای زم گرفته تا دیگران که برخورد کردم، يك درك صحیح و باز دیدم. یعنی نه فقط از روحانیون، بلکه متوجه شدم که يك طرز فکر در اینجا وجود دارد، يك فلسفه است. و بسیار هم منطقی و باز.

● **الان چه می‌خواهید بکنید؟**

می‌خواهم روی «صلاح الدین ایوبی» کار کنم، زیرا ما الان درگیر يك جنگ صلیبی هستیم، چه الجزایر چه کشورهای آذربایجان؛ ما نمی‌خواهیم منفی باشیم. می‌خواهیم ببینیم چرا صلاح الدین موفق بوده، ارزشهایش، شجاعتش و اینکه قادر شد اورشلیم را بگیرد. هدف من این است که فقط تاریخ را بازگو کنم، مگر آنکه از آن مفهومی استخراج کنم و با تمام عدم اتحاد و مشکل اسرائیل و بیت المقدس فکر می‌کنم صلاح الدین بهترین سوژه است در ارائه این مسئله، یعنی مسئله دعوت به اسلام. یادم هست وقتی روی عمرمختار کار می‌کردیم، مسئله برایم فلسطین بود. اگر شما در فیلم عمرمختار، ایتالیا و لیبی را بردارید و جای آن فلسطین و اسرائیل را بگذارید، تغییر زیادی نخواهد کرد. نکات مشابه بسیار وجود دارد. صلح سادات، اردوگاه‌های آواره‌ها و... فکر ساختن فیلم عمرمختار زمانی به نظر من رسید که در لیبی (تری پولی) بودم و سادات وارد بیت المقدس شد. فکر کردم، این تسلیم است، تسلیم محض و از اینکه يك عرب بودم شرمند شدم و بلافاصله فکر ساختن عمرمختار به نظرم رسید.

● **در مورد کارکردنتان در هالیوود، و وظیفه‌ای که حس**

می‌کنید دارید، بگویید؟

فکر نمی‌کنم بتوانم اینجا بنشینم، و شکایت کنم که من را محاصره کرده‌اند و کاری نمی‌توانم بکنم. این همیشه يك بهانه است برای شکست. مثالی که می‌توانم بزنم مثل دانشجویی است که در امتحانات نمره کم می‌آورد و تقصیر را گردن استاد می‌اندازد که «یهودی» بود و من را رفوزه کرد. این، مزخرف است. اگر واقعاً بخواهید، موفق می‌شوید. اما به هرصورت اگر یهودی باشید همه چیز خیلی آسانتر می‌شود، پیشرفت هم سریعتر می‌شود. اما وقتی وارد مسئله فلسطین و اسرائیل می‌شوید، مقاومت بزرگی را حس می‌کنید. ولی در همین شرایط وقتی درباره تاریخ صحبت می‌کنید، و جنبه‌های مثبت را در نظر دارید مسئله‌ای پیش نمی‌آید.

زمانه عوض شده. ما در زمانی بحرانی زندگی می‌کنیم که وقایع روز به روز رشد می‌کند و حاکی از يك تحول دائم است هرروز برای همه روشنتر می‌شود که جریان يك جنگ صلیبی در پیش است.

صلاح الدین ایوبی، با صلیبیون در حال جنگ بود، متوجه شد که آنها گرسنه هستند. جنگ را متوقف کرد. آنها را اطعام داد و سپس به جنگ با آنها ادامه داد. چنین نمونه‌هایی را هم اکنون در میان خودمان نمی‌توانید پیدا بکنید، تا چه رسد به دشمنانمان. این نمونه‌هایی است که علاقمند به نشان دادن آنها در فیلم‌هایم هستم.

● **آیا در تعقیب چنین هدفی بود که به ایران سفر کردید؟**

بدیهی است. ما همه می‌دانیم که اکنون ایران، مرکز انقلاب اسلامی است. اولین انقلابی است که تاریخ اسلام عصر جدید را تغییر داد. انقلابی است که به فراسوی مرزهایش در تمام جهان دست یافت. بنابراین پیام انقلاب وجود دارد و انقلاب وجود دارد. چه فیلم‌ساز باشیم، چه روزنامه‌نگار، چه نویسنده، پیامبران اینگونه پیامها هستیم. ما باید حاملان این پیام برای مخاطبان جهانی آن باشیم. این کاری است که ما باید حتماً انجام بدهیم.

● **آیا فکرمی‌کردید که روزی در متن این جریانات در ایران باشید؟**

به نظر من اولین نشانه‌های این تحول، «ورود» امام خمینی به تهران بود. آن چنان صحنه جذابی بود که تو گویی این خودنمایشی راجع به نقش ایمان و قدرت يك مرد بود. آن مرد، هشتاد ساله بود. اول در عراق و بعد در فرانسه در روستایی تبعید بود. این پرشکوه‌ترین «ورود» در تاریخ بشریت بود. آن مردی که من مقبره‌اش و مکان زندگی‌اش را زیارت کردم و آن همه سادگی و صمیمیت را دیدم. آن مرد، مگر چه داشت؟ بدیهی است که او دارای قوه جادویی نبود، يك انسان بود. ولی آن چیزی که آن مرد، «تجلی» آن بود، یعنی آن ایمان، آن مذهب اگر مورد بهره‌برداری صحیح و درست واقع شود بسیار بپر قدرت است.

در آن لحظه «ورود» به تهران، به خود گفتم این آغاز انقلابی است که امواجش به تمام جهان خواهد رسید. و چنین شد. این انقلاب به فراسوی مرزهایش - به الجزایر، سودان، تونس و... دست یافت. من ایران را مرکز این انقلاب‌ها در جهان اسلام می‌دانم. پس بنابراین می‌توانم بگویم که دیدار از ایران برحسب اتفاق نبوده است.

● **شما همه جا رفته‌اید و با سران کشورهای عرب برای تهیه کنندگی فیلمتان صحبت کرده‌اید چطور شد که آخر اینجا آمدید و عکس‌العملتان چه بود؟**

وقتی دعوت شدم و زمان دیدار و گفت و گو با روحانیون شد، فکر کردم دوباره، همان قضیه همیشه خواهد بود، مثل علمای سنی متعصب با افکاری بسته. بزرگترین کشف من در این سفر برخورد



● وقتی تماشاگر حس کرد که فیلم دارد او را موعظه می‌کند، درس می‌دهد، درس مستقیم، از پرده و از فیلم جدا می‌شود. به طور غیرمستقیم، شما باید به قلب تماشاگر نفوذ کنید.

فیلم را باید جلوی تماشاگر گذاشت. برای من فرق نمی‌کند چند جایزه در کدام فستیوال گرفته. اگر تماشاگر آن را دوست نداشته باشد، حتی اگر شاهکار باشد، باید آن را روی طاقچه گذاشت.

● هیچ فیلمی موفق نخواهد بود اگر تماشاگر نداند با چه کسی باید همدلی کند.

● سینما، یعنی تدوین. هرکسی که می‌خواهد کارگردان بشود و مونتاژ بلد نیست، باید سینما را فراموش کند.



● می‌توانید بیشتر توضیح دهید؟

نمی‌توانم دقیقاً بگویم ولی همین قدری که از طریق رسانه‌های خبری هراتفاقی که می‌افتد، صحبت از تروریسم است یا مسلمان، می‌دانید در هرجا، وقتی صحبت از مسلمانان پیش می‌آید، بلافاصله تروریسم ترسیم می‌شود. آنها، چنین کرده‌اند.

● فکر ساختن فیلم *الرساله*، که برای اولین بار با ابعاد وسیع و بین‌المللی طراحی شده بود درباره پیام اسلام و شخص پیامبر چطور شروع شد؟

دو چیز بود: اول بچه‌های من - من با یک آمریکایی ازدواج کرده بودم. فرزندانش داشتند بزرگ می‌شدند و حس کردم باید چیزی به آنها آموزش دهم و نمی‌شد به توسط کتابها و حتی قرآن به آنها در آن مرحله آموخت. آنها در اجتماعی زندگی می‌کردند که همه چیز را به صورت تصویر می‌دیدند. در همان زمان من مشغول ساختن فیلمهایی مستند در گوشه‌های جهان بودم، و در آن زمان در فیلیپین بودم، به صورت یک فیلم سفری - بعد به یک جزیره کوچک رسیدم که در آنجا یک مسجد دیدم که از شاخه‌های درخت ساخته شده بود. این من را تکان داد، که در این نقطه دور افتاده مسجدی در یک جزیره می‌بینم و فکر کردم چیزی در این راستا باید انجام دهم. اول یک مستند بود - بعد بزرگتر و بزرگتر شد تا این شد.

● شما قبل از آن، همه‌اش مستند کار می‌کردید؟

بله، زمینه کار من همه‌اش مستند بود. این قبل از *الرساله* است. در دوران دانشگاه با دانشجویان زیادی از اطراف دنیا آشنا شدم که بعد از فارغ التحصیلی از طریق فرستادن گروههای فیلمبرداری با آنها فیلمهایی تهیه کردم. رشته اصلی من «تدوین» است. راش‌ها می‌رسید و من آنها را مونتاژ می‌کردم. این است سینما. سینما، یعنی تدوین. هرکسی که می‌خواهد کارگردان بشود و مونتاژ بلد نباشد، باید سینما را فراموش کند.

● *الرساله*، چقدر طول کشید تا آن را تهیه کنید؟

متأسفانه تولید آن آنقدر طول نکشید که مذاکرات برای به توافق رسیدن، به طول انجامید. مثل مذاکرات با مسئولین مذهبی که پنج سال کلاً طول کشید. که همه‌اش تولید نبود. در سال اول فقط مذاکرات بود، قانع کردن‌ها بود، رفتن به الازهر، به مکه، پیش این عالم رفتن، پیش آن عالم رفتن و... برایتان قبلاً در مورد آن بحث احقمانه‌ای که با آن داشتم راجع به «صورتحرام» [به عربی یعنی: تصویر حرام است] و عکاسی از «سایه‌های منجمد» تعریف کردم. کلاً تولید، سه سال طول کشید. و حتی وسط تولید در مراکش کار ما را متوقف کردند و باید از آنجا به لیبی می‌رفتیم.

● مشکل چه بود؟

مشکل، خیلی احقمانه بود. ما تأییدیه دانشگاه الازهر را داشتیم - آنها سناریو را صفحه به صفحه مهر کردند. بعد آن را به مجلس الشیعه در لبنان بردیم، آنها هم آن را مهر کردند. و به ما

● شما دوورسیون از فیلم را به عربی و انگلیسی فیلمبرداری کردید، چه انگیزه‌ای باعث شد این کار را بکنید؟

سؤال جالبی است زیرا به لحاظ اقتصادی به نفع ما نبود، ولی به لحاظ زبان قرآن، احساس کردم لازم است فیلم را به زبان قرآن هم بسازم. و تا امروز از نسخه عربی بیشتر از نسخه دیگر لذت می‌برم. منظورم این است که کلمه «الله اکبر» مفهومی خاص دارد GOD IS GREAT که آن را نمی‌رساند.

ما حدس زدیم که ساختن نسخه عربی، ۲۵ درصد بیشتر خواهد شد. فکر کردیم بازیگران انگلیسی زبان بازی می‌کنند، کنار می‌روند، گروه عربی بازی می‌کنند، همان صحنه، همان مکان-ولی چون اولین بار بود، حوادث غیرقابل پیش‌بینی بود. مسئله‌ای که کشف کردیم در زبان بود. بازیگر انگلیسی فی المثل دیالوگی باید در حین راه رفتن تا نقطه مشخصی می‌گفت، کشف کردیم که به زبان عربی باید کلام بیشتری مصرف شود تا همان مطلب گفته شود، عربی، زبان پرشاخ و برگ‌تری بود. بنابراین فهمیدیم که باید صحنه را بازتر کنیم، نورپردازی را وسعت دهیم و همه اینها خرج بیشتری را در برمی‌گرفت. فهمیدیم که چیزی به عنوان بازیگر بین المللی وجود ندارد، اگر به هردو بازیگر، همان زمینه و امکانات را بدهید، هردو یک جور جواب می‌دهند. بعضی اوقات این بهتر می‌شد بعضی اوقات آن. برای بازیگرهای عرب، اول ترسناک بود. «عبدالله قیس» می‌گفت من نمی‌توانم بعد از بازی «آنتون کوین» بازی کنم؟ آنتونی کوین می‌گفت چطور من در مقابل یک عرب مسلمان نقش یک عرب مسلمان را بازی کنم؟ من هم پیش خودم گفتم خوب شد هردو از هم می‌ترسند. مسئله بعدی برآن بود که چه کسی اول بازی کند. هرکدام می‌خواستند طرف مقابل اول برود تا او مشاهده کند. تصمیم گرفتیم که برای صحنه‌های داخلی، انگلیسیها اول بروند. تکنسین‌های نور با بازیگران انگلیسی زبان هماهنگ بودند و الگوی خوبی برای عرب زبانها بود. ولی برای صحنه‌های خارجی که عموماً سیاهی لشکر داشتند، عربها می‌رفتند که رابطه مستقیم با سیاهی لشکر برقرار می‌کردند و وقتی نوبت انگلیسی زبانها می‌شد، سیاهی لشکرها دقیقاً می‌دانستند چکار کنند. به این ترتیب مسئله را حل کردیم. و در آخر نسخه عربی، بولش را برگرداند، زیرا هرکسی یک نسخه ویدیویی برای خودش می‌خواست.

● چرا در هردو فیلم از آنتونی کوین استفاده کردید؟

سؤال خوبی است. زیرا همه فکر می‌کنند کس دیگری پیدا نمی‌شد. در *الرساله*، آنتونی کوین، بهترین انتخاب برای «حمزه» بود. از لحاظ سنی و به لحاظ چهره که کاملاً عربی می‌شد. در عمرمختار هم همینطور او به لحاظ سنی عالی بود. عمر مختار، ۷۵ ساله، بازیگری در همان حدود سنی می‌طلبید و چهره‌ای که خیلی شبیه خودش بود، آنتونی کوین.

● نظرتان درباره سینما و کارکرد آن چیست؟

سینما از اول تا آخر- الفبای سرگرمی است. شما نمی‌توانید یک نفر را بردارید، از یک جا به جایی بکشید و بعد برای او سخنرانی کنید. سینما، سرگرمی است، حالا هوش و عقل را باید از طریق عینی تفریح و سرگرمی رخنه داد. حتی سام پکین‌پا سی‌گوید اگر شما،



گفتند که باید از «رابط فی العالم الاسلامیه» در عربستان سعودی اجازه بگیرید. آنها مثلاً جناح راست افراطی بودند. آنها فکر می‌کردند که همه ملحدند. الازهری‌ها ملحدند. باید می‌رفتم آنجا و می‌فهمیدم چرا با آن مخالفند. من به آنها درباره این «صوره‌حرام» گفتم که من در دانشگاه کالیفرنیا یاد گرفته‌ام که کسی که تئوری عکاسی و عدسیها را پایه‌گذاری کرد، یک مسلمان بود به نام «حسن ابن حیفاء» و حالا ما اینجا، به اذان مسلمین داریم می‌گوییم که حرام است! عکس فیصل در روزنامه بود، گفتم، این یک «صوره‌حرام» است؟ گفت که نه این اشکال ندارد، چون «انجمار سایه FREEZING SHADOW» است. می‌دانید آنها در حماقتشان باهوشند. می‌گفت شما در سینما آن را به حرکت در می‌آورید و به آن روح می‌بخشید و خلقت روح، فقط به خدا مربوط است. من گفتم که اگر تصویر خودم را در آینه ببینم دلیل نیست که من یک روح خلق کرده‌ام، و اگر من قادر بودم که روح خلق کنم، ارواح بسیاری برای تمام جهان عرب خلق می‌کردم. بعد به او گفتم، که در زمانی که ما داریم درباره «صوره‌حرام» جر و بحث می‌کنیم، آنها روی کره ماه می‌نشینند، چون همزمان با این واقعه بود، و در تلویزیون دیده می‌شد، بعد رئیس آنها از آن عقب فریاد می‌زند، اسمش «بیز» بود، مفتی آنها بود، گفت آنها به روی کره ماه ننشسته‌اند، شما را قریب داده‌اند، آن کره ماه نیست، فکر کردم که فایده ندارد، بنابراین من بدون تصویب آنها، کار را شروع کردم ولی این مراحل دو سال طول کشید و بعد از اینکه تهیه‌کننده‌ها را یافتم، کار سه سال دیگر طول کشید.

● مشکلی در حین فیلمبرداری داشتید؟

بله، تهیه‌کنندگان از مراکش، کویت و لیبی بودند. ما در مراکش فیلمبرداری می‌کردیم و نصف فیلم را تمام کرده بودیم که از ملک حسن تلفنی داشتم، نزد او رفتم، به من تلگرافی از ملک فیصل نشان داد. که اگر هنوز آنها فیلم *الرساله* را در مراکش فیلمبرداری می‌کنند، من به کنفرانس اسلامی رباط نخواهم آمد. پادشاه شرمنده شده بود و من می‌دانستم برای او کنفرانس، مهم‌تر از فیلم است و در آن زمان، ملک فیصل پادشاه پر قدرتی بود و به ما گفتند که شما سه روز فرصت دارید مراکش را ترک کنید. واقعاً سه روز بسیار مشکلی بود. دکور، صحنه، همه‌اش، آن اسمها، سلام‌ها، ولی کجا می‌خواهیم برویم؟ هیچ جا- خیلی جاها را سعی کردیم، حتی اروپا، در اسپانیا، مالتا، یونان، قبرس، همه‌اش جواب نه بود، تنها جایی که باقی مانده بود، لیبی بود. من دستور دادم همه وسایل را سوار کشتی کنند و در بندر منتظر بمانند. با هواپیما به لیبی رفتم، برای دیدن قزافی، دفعه اول بود- به او توضیح دادم و بعضی از صحنه‌هایی که فیلمبرداری کرده بودیم را نشان دادم. او کار را دید و بعد پرسید، مسئله چیست؟ برایش توضیح دادم. گفت این فیلم باید ادامه یابد و مسئولیت اتمام آن را قبول کرد.

چیزی دارد که دنیا با او همدل شود؟ بنابراین از معلمی شروع می‌کنیم که به بچه‌ها درس می‌دهد. این در هر جای دنیا که باشد، تماشاجی با آن ارتباط برقرار می‌کند، در ژاپن، در فیلیپین، در هر جا. و نه هر معلمی، معلم بچه که با بچه‌ها انعطاف زیاد دارد، و بچه‌های کوچک بازیگوش و فضول. بطور اتوماتیک تماشاجی این «رد» (سیر) را دوست خواهد داشت. حالا من روی تماشاجی کنترل دارم و بنابراین خواهم توانست آنها را با خود همراه کنم. من هر موضوعی داشته باشم فرق نمی‌کند، مذهبی یا غیره، اگر تماشاجی با آن ارتباط برقرار نکند، اثر خیلی کم خواهد شد. آنها فقط نظاره‌گر خواهند شد. و وقتی تماشاجی حس کرد که فیلم دارد او را موعظه می‌کند، درس می‌دهد، درس مستقیم، از پرده جدا می‌شود. بطور غیرمستقیم، شما باید به قلب تماشاجی نفوذ کنید.

● شما این را چطور آموختید از مدرسه یا در حین کار یا مطالعه یا...؟

خوب واضح است، از تجربه یعنی مدرسه این را به شما درس نمی‌دهد، از تجربه است. در مدرسه به شما آموزش می‌دهند پاسخ به دو سؤال اصلی را. تماشاجی ما کیست؟ و ما چه می‌خواهیم بگوییم؟ تماشاجی، اگر آفریقایی باشد، من یک کاراکتر سیاه پوست آنجا قرار می‌دهم. برای اینکه تماشاجی با آن ارتباط برقرار می‌کند و خودتان را نیز می‌گیرد، بهترین عکس العمل، زمانی است که شما خودتان را روی فیلم ببینید. مثل فیلمهای خانوادگی، که خودتان را می‌بینید و چطور لذت می‌برید، بعد از شما پسران، یا عیالتان بر فرض.

● **خب، نظرتان راجع به جشنواره‌ها و اهمیت آن چیست؟**
فیلم را باید جلوی تماشاجی گذاشت، برای من فرق نمی‌کند، چند جایزه در کدام فستیوال گرفته، اگر تماشاجی آن را دوست نداشته باشد، حتی اگر شاهکار باشد، باید آن را روی طاقچه گذاشت. در رابطه با جذب تماشاجی - در *الرساله* و با هدف جذب تماشاجی غربی، من صحنه مسیحیت را پر و بال دادم. و برای جذب مسیحیان، ما صحنه مسیحیت و حضرت مریم را مفصلتر کردیم.

● **کارگردان محبوب شما کیست. در جهان عرب و یا غرب؟**
در جهان عرب درست نیست که من قضاوت کنم. چون کارهای زیادی ندیده‌ام ولی در سینمای غرب، «دیویدلین» است که فیلمهایش، فیلمهای یک کارگردان است. هیچ چیز از کار بیرون نمی‌زند، نه بازی، نه دوربین. احساس می‌کنید که فیلم یک کارگردان است. در میان کارگردانان مدرن، «الیور ستون» را دوست دارم.

● **کوروساوا چطور، از قدیمی‌ها؟**
کوروساوا، کارگردان خوبی است، هنرمند بزرگی است، ولی من چندان به فیلمهایش علاقه‌ای ندارم. کارهای سینمایی اش قوی است ولی من را سرگرم نمی‌کند، حوصله‌ام سر می‌رود. البته شک ندارم که در کشور خودش بسیار دوست داشتنی است.

● **خب از سوژه‌های مورد علاقه‌تان بگویید، از عمر مختار و از کارهای آتی، از صلاح الدین و...**

خیلی سوژه‌های دیگر بودند، عبدالقادر جزایری، عبدالکریم خطابی و خیلی‌ها، ولی همه بعد از مبارزه تبعید شدند. به جز عمر مختار که حاضر نشد حتی تبعید شود. او می‌خواست در سرزمینش بمیرد. وقتی زمان نوشتن فرا رسید، مسئله فلسطین در ذهن من بود،

تماشاجی رامدت ۲ ساعت کاملاً سرگرم کنید، فیلم‌تان بکل موفق است. من فکر می‌کنم. فیلم، اول سرگرمی است بعد چیز دیگر...

● **به لحاظ فن دکوپاژ، چه تفاوتی ما بین دکوپاژ کارهای داستانتان و کارهای قبلی مستندتان وجود داشت؟**

من به طریق نرمال دکوپاژ نمی‌کنم، که همه صحنه‌ها را بخصوص صحنه‌های داخلی را در جزئیات دکوپاژ کنم. دکوپاژ با جزئیات برای صحنه‌های جنگی بود. در این صحنه‌ها، موضوع تدوین بدر می‌خورد. برای صحنه‌های داخلی، در ذهنم دکوپاژ می‌کردم. در حالی که کار می‌کردیم، همه چیز را تنظیم می‌کردم - روند بازیها و حرکتها را با دوربین تنظیم می‌کردم. در صحنه‌های جنگی - خیلی مهم بود که فریم به فریم تنظیم شود. اینجا بود که زمینه مستند سازی من بدر می‌خورد.

● **بنابراین در صحنه‌های داخلی بدون دکوپاژ کار می‌کردید؟**
بله تقریباً در حد یک نقشه و با فلاشهای مختلف جهت بازیگران را مشخص می‌کردم. و به این ترتیب زوایای جدید پیدا می‌کردم.

● **پس فرق اصلی در دکوپاژ داستان و مستند در کار شما چیست؟**

در کار داستانی، شما دکوپاژ را بر اصل ریتم تنظیم می‌کنید، ریتم قصه. و در مستند، دکوپاژ بر اصل ساخت «داستانی». از داخل یک «نبود داستان» از تصاویر (ایماژها) استفاده می‌شود تا داستانی ساخته شود. در درام تنها داستان و قصه را دارید و می‌خواهید آن را نرم و موزون بسازید، با ریتمی که حرکات حس نشود. اگر حرکات حس شود، موفق نیستید. ولی به هر صورت، مونتاژ در مستند زیباتر است. زیرا شما هم نویسنده هستید، هم کارگردان و هم مونتر. شما راش دارید و قصه را می‌سازید.

● **ارتباط سینما با ایمان و عقیده یک فرد چیست، با توجه به سابقه کارهای خودتان؟**

سینما، زبان ارتباط است. شما، یا بیننده را به عنوان تماشاگر (بی تفاوت) دارید، یا اینکه درگیرش کرده‌اید با پرده، درگیرش کرده‌اید، یا به عنوان یک تماشاگر فقط ناظر است. وقتی با پرده درگیر می‌شوید، باید عاملی داشته باشید که تماشاجی قادر به برقرار کردن ارتباط با آن باشد. من فقط درباره *الرساله* صحبت نمی‌کنم، درباره هر فیلمی می‌گویم. ایده‌آل‌ترین موقعیت برای یک کارگردان، وقتی یک شخصیت را می‌پروراند، اگر در پنج دقیقه اول فیلم، بینندگان، شخصیت را بشناسند و دوست داشته باشند، در آن صورت شما روی تماشاجی کنترل دارید. حال شما کاری کرده‌اید که او را دوست داشته باشند. اگر او گریه کند، تماشاگر گریه می‌کند، اگر بخندد، تماشاگر می‌خندد. هیچ فیلمی موفق نخواهد بود اگر تماشاگر نداند با چه کسی باید همدلی کند، برای چه کسی «گف» بزند. شما باید با یک طرف باشید و علیه یک طرف، این اساس درام است.

حالا می‌آیم سر عمر مختار که یک پیرمرد ۷۰ ساله عرب بود. چه

صحنه‌هایی تزریق کردیم که موازی بود. ایتالیایی‌ها، تصور می‌کردند که لیبی جزء خاک آنهاست. مثل مسئله مشابه اسرائیل و فلسطین. ایتالیایی‌ها می‌گفتند: سزار از کنار لیبی گذشت و به همین دلیل، لیبی جزئی از امپراطوری رم است. و به همین ترتیب، یهودی‌ها از فلسطین گذشتند، بنابراین مال آنهاست. حالا وقتی که فیلم را می‌بینیم این دو کشور را جایگزین کنید، می‌بینید که عین همان است. بنابراین به این ترتیب اگر من صلاح‌الدین را بسازم، من تصویری از وضع حالایمان ساخته‌ام. دعوا مابین خودشان، تا وقتی که او آمد و سعی کرد آن را متحد کند، ایمانشان، آنها را متحد کرد و در آخر جوانمردی، اخلاقیات اسلامی. وقتی او اورشلیم را فتح کرد یک قطره خون نریخت. او خیلی جوانمرد بود. این نوشته ما نیست، تحقیقات خودشان است. نوشته‌های کشیشان، محققین کلیسا.

● بعد از صلاح‌الدین چگونه؟

بعد از صلاح‌الدین، «آندلس». زیرا فقط نشان دادن جنگ درست نیست. ما فقط جنگجو نیستیم. ما، مسلمین به جهان تمدنش را دادیم. علوم پزشکی، شیمی. ولی البته نه مستقیم. یک قصه رمانتیک وجود دارد که در پس زمینه اینهاست. دانشگاهها آنجا هستند. در آندلس علم و تمدن وجود دارد. من دوست دارم به جهان بگویم موشکی که به کره ماه رفت به علوم ما ارتباط داشت.

● شخصیت اصلی «آندلس»، کیست؟

آندلس، توسط زنی فرمانروایی می‌شد. و «ابن المنصور» توانست به قدرت برسد از طریق رابطه‌ای رمانتیک با آن زن. او قادر شد اسپانیا را تصرف کند، اسپانیا را متحد کند. ولی آن دوران طلایی بود. «طارق ابن‌زیاد» موضوعی نیست که ما بتوانیم به دنیا ارائه بدهیم. او اسپانیا را فتح کرده، آن را برای دنیای اسلام می‌شود ساخت ولی نه برای جهان غرب، چون کار او یک عمل استعماری بود در ابتدا، ولی بعد که یک تمدن شد می‌شود کار کرد.

● درباره «شیخ شامل» در آذربایجان چگونه؟

من اطلاعات زیادی درباره منطقه ندارم ولی وقتی آنها استقلال خودشان را بدست آوردند گفتم باید کاری کرد تا آنها را به اسلام برگرداند. خوب است که به آنها پیام داد. اگر چیزی از خودشان باشد، از قهرمانان‌شان، از همکاری‌شان در اسلام، بهتر است. و خوب گشتم و به «شیخ شامل» رسیدم و این کتاب را گرفتم شمشیرهای بهشت؛ و به نادر (طالب‌زاده) می‌گفتم که باید آنها بسازد. چون مثل عمر مختار است، او جذب ایمانش است، در حال جنگ است علیه کمونیست‌ها. و این سوژه خوبی است زیرا باعث می‌شود همه کشورهای زیر سلطه کمونیست، احساس افتخار کنند که مسلمانند. و فکر می‌کنم، سوژه مهمی است و باید انجام گیرد. و سوژه‌های دیگری وجود دارد که من آشنا نیستم که باید درباره آنها ساخته شود و در ارتباط با اسلام.

● امروز سینمای جهانی در چه وضعی است و چه مسئله

اساسی‌ای دارد، ویدئو، تلویزیون و...

مسئله‌ای وجود ندارد، فقط مسئله نمایش دادن است. نه در فیلم ساختن، بلکه در نمایش آن. اول تناثر بود، بعد تلویزیون، حالا ویدئو و کابل، روی چه کسی اثر می‌گذارد؟ صاحب سینما. مردم قبلا مجبور بودند بروند سینما، حالا می‌توانند خانه بمانند و می‌توانند

تلویزیون کابلی داشته باشند. صدکائال داریم. بنابراین اثر می‌گذارد روی صاحب سینما ولی روی فیلمساز، نه. تقاضای بیشتری برای فیلم‌سازی وجود دارد. و من مشکلی نمی‌بینم.

● در این کلیت، نقش شیعیان را در کجا و چه می‌بینید؟

خوب من همیشه در لوس آنجلس هستم، نزدیکترین دوست من که می‌خواست همراه من بیاید یک شیعه است. ما همیشه صحبت می‌کنیم و بحث می‌کنیم. من یک آدم خیلی مذهبی نیستم. مذهب برای من مثل یک ملیت است، یک فلسفه، زیستن. بنابراین برای من، سنی و شیعه، مسئله نیست. اسلام است. ولی چیزی که روی من تاثیر بسیار می‌گذارد، این است که در میان اهل تسنن، باب اجتهاد بسته است. ولی در میان شیعیان از قبل هم این موضوع را می‌دانستم، که باب اجتهاد باز است. شیعیان فکر بازتری در این رابطه دارند. من اینجا آمدم و برایم ثابت شد که فکرشان بازتر است. از خودم می‌پرسم اگر بخواهم شیعه شوم باید چه بکنم، چکار کنم؟ حالا فرض کنید که بپرسم می‌خواهم شیعه شوم. چکار باید بکنم؟ بگویم علی‌ولی‌الله؟ همین؟ خوب این را که همیشه می‌گوئیم.

● می‌خواهید شیعه شوید؟

خوب البته نه همین حالا. همیشه دوست دارم درباره شیعه بدانم، زیرا دوستم در لوس آنجلس که شیعه است، اهل سوریه. او یک شیعه متعصب است و ما همیشه با هم شوخی می‌کنیم. ولی همیشه این فکر باز وجود دارد.

● و این برای شما محور است؟

بله محور است. من به لحاظ سیاسی، شیعه هستم. به لحاظ سادگی در ایمان، سنی هستم. و بالاتر از همه یک مسلمانم. و دشمنان روی این کار می‌کنند این مشکل بزرگ بعدی ما خواهد بود. می‌خواهند خون بریزند. می‌دانم که در افغانستان دنبال این هستند. با سنی و شیعه هم کاری ندارند. سه چهار گروه که با هم می‌خواهند بجنگند و آمریکا دنبالش هست. در زمان جنگ ایران و عراق هم می‌دیدم. دلشان می‌خواست ادامه پیدا کند، از طریق انعکاسش در رسانه‌ها مشهود بود. که بگذار همدیگر را بکشند، و برای خرید اسلحه خرج کنند. الان دنبال همین دعوها هستند. در عربستان سعودی دارند این را جا می‌اندازند که شما اگر شیعه باشید کافرید. زیرا می‌ترسند. و می‌خواهند مردم را استثمار کنند.

● خب از سفرتان راضی هستید؟

بله، کادلاً خلیج، ده‌شماله از آشنایی با شما، با ایران.

● برمی‌گردید؟

ایشالله

